نقش‌های روایت‌شنو در *مثنوی*

سمیرا بامشکی*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی

ابوالقاسم قوام

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی

چکیده

روایت‌شنو یکی از چهار نقش اصلی در روایت (نویسندهٔ واقعی، خوانندهٔ واقعی، راوی و روایت‌شنو) است؛ از این‌رو آگاهی از آن به شناخت ویژگی‌های متن روایی منجر می‌شود. پرسش مقالهٔ حاضر این است که تأثیر علایق و واکنش‌های مخاطب در بسط داستان و نحوهٔ گسترش پیرنگ چگونه است؟ و روایت‌شنو چه نقش‌های دیگری در روایت دارد؟ روایت‌شنو در ***مثنوی*** بسیار آشکار است؛ راوی مستقیم او را مورد خطاب قرار می‌دهد و مخاطبی است که اقتدار دارد و از راه نظرها و پاسخ‌های واقعی ادراک می‌شود. بنابراین، نقشی تعیین‌کننده در روایت دارد تا جایی که سؤال‌ها، پاسخ‌ها و کنش‌هایش حتی می‌تواند مسیر پیرنگ را تغییر دهد. به‌طور کلی، چهار نقش منحصربه‌فرد و مهم را می‌توان برای روایت‌شنوی ***مثنوی*** برشمرد که در این مقاله به بررسی این نقش‌ها می‌پردازیم.

واژه‌های کلیدی: روایت‌شنو، روایت‌شناسی، ***مثنوی***، مولوی.

فصلنامهٔ علمی - پژوهشی ***نقد ادبی***. س ۳. ش ۹. بهار ۱۳۸۹ (صص ۹۱-۱۱۳)

* نویسندهٔ مسئول: samir_bamshki@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۲۸/ ۲/ ۸۸ تاریخ پذیرش: ۹/ ۱۰/ ۸۸

Archive of SID

[Downloaded from lcq.modares.ac.ir on 2024-04-26]

[DOR: 20.1001.1.20080360.1389.3.9.8.4]

www.SID.ir

درآمد

تمام روایت‌ها چه شفاهی چه کتبی و چه واقعی چه خیالی دارای دست‌کم یک راوی و یک روایت‌شنو هستند. روایت‌شنو کسی است که راوی او را مورد خطاب قرار می‌دهد. مقوله‌ها و سؤال‌هایی که در بررسی راوی مطرح است، در بررسی روایت‌شنو نیز مورد توجه است؛ چنان‌که روایت‌شنو مانند راوی یا می‌تواند برون‌داستانی باشد یا درون‌داستانی. نکتهٔ مهم این است که اغلب، نوع روایت‌شنو در تناسب با راوی است؛ یعنی هر نوع راوی همان نوع روایت‌شنو دارد؛ برای مثال راویِ آشکار روایت‌شنوی آشکار، و راوی برون‌داستانی روایت‌شنوی برون‌داستانی را فرامی‌خواند. این حالت‌ها را می‌توان در نمودار زیر نشان داد[1] (برگرفته از Chatman, 1978: 254):

با توجه به انواعِ گوناگون روایت‌شنو، ذکر این نکته لازم است که تنها در یکی از حالت‌های ممکن، روایت‌شنو می‌تواند خواننده باشد. از این‌رو، روایت‌شنو نباید لزوماً با خواننده یا دریافت‌کنندهٔ واقعی اشتباه شود؛ زیرا خوانندهٔ واقعیِ واحد می‌تواند روایت‌های مختلف را که روایت‌شنوهای گوناگون دارد بخواند؛ یا اینکه یک روایت که همواره روایت‌شنوهای یکسان دارد، می‌تواند خوانندگان واقعی گوناگون داشته باشد. وقتی راوی «تو» را مورد خطاب قرار می‌دهد، به او رفتار و عقاید یا صفت‌هایی نسبت می‌دهد: «تو که ...» و با توجه به آن سخن، او را تشویق یا تنبیه یا سرزنش می‌کند و یا تعلیم می‌دهد. اما این «تو» نمی‌تواند خودبه‌خود همان خواننده باشد؛ زیرا آنچه دربارهٔ «تو» در متن آمده است، ممکن است دربارهٔ خواننده صدق نکند. برای مثال ممکن است راوی در داستانی به تو بگوید: «تو که با دست‌های سفید خود کتاب را

[Downloaded from lcq.modares.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.20080360.1389.3.9.8.4]
Archive of SID
www.SID.ir

برمی‌داری»؛ درحالی‌که ممکن است دست خوانندهٔ واقعی سیاه باشد. پس خوانندهٔ روایت کتبی نباید با روایت‌شنوی آن اشتباه شود؛ زیرا اولی واقعی و دومی خیالی است. اما شنوندهٔ روایت شفاهی با روایت‌شنوی آن یکسان است. برای مثال در ***مثنوی*** راوی برون‌داستانی (مولوی) روایت‌شنوی برون‌داستانی (شنوندگان واقعی در آن زمان) را خطاب می‌کند و به او می‌گوید: ای خفّاش‌صفت. در روایت شفاهی خفّاش‌صفت همان روایت‌شنوی واقعی است؛ زیرا روایت شفاهی است و روایت‌شنو حضور دارد؛ اما در روایت کتبی ممکن است خوانندهٔ واقعی، که کتاب را می‌خواند، خفّاش‌صفت باشد یا ممکن است نباشد.

بحث و بررسی

نقش‌های روایت‌شنو

نقش‌های روایت‌شنو در ***مثنوی*** عبارت‌انداز: تعیین شکل پیرنگ در مسیرهای خاص به دلیل واکنش‌های خاصِ روایت‌شنو، بسط پیرنگ با ایجاد چارچوب روایی، برجسته‌سازی درون‌مایه و تأکید بر آن، نقش میانجی‌گری و دفاع از ارزش‌های متن (Chatman, 1978: 258-262; Onega & Landa, 1996: 133-135).

۱. شکل‌دهی به پیرنگ

تعیینِ جهت پیرنگ در مسیرهای نامشخص به دلیل واکنش‌های خاصِ روایت‌شنو، نقشِ منحصربه‌فرد و مهمِ روایت‌شنو در ***مثنوی*** است که در دیگر متونِ روایی کمتر به‌چشم می‌خورد. میزان مشارکت مخاطب در ***مثنوی*** بسیار زیاد است؛ او نظر می‌دهد، سؤال می‌کند، انکار می‌کند و واکنش‌هایی خاص انجام می‌دهد. این اعمال یا گفتار روایت‌شنو و برخی صفات منفیِ او، برخلاف قصد راوی، مسیر روایت را عوض می‌کند. از این‌رو، این عوامل، خود موانعی برای راوی است و او را از بیان آنچه اراده کرده است بازمی‌دارد؛ اما از سوی دیگر نشان‌دهندهٔ اهمیت مخاطب برای مولوی نیز است. او برخلاف قصد و طرح خود، مسیر روایت را تغییر می‌دهد؛ زیرا هدف او از روایت‌گری، تعلیم روایت‌شنو است و اگر قرار باشد روایت‌شنو مطالب را با ملالت،

[Downloaded from lcq.modares.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.20080360.1389.3.9.8.4]
Archive of SID
www.SID.ir

اکراه، بی‌میلی یا انکار و شک گوش دهد، برای مولوی ارزشی نخواهد داشت. توجه راوی به خواستهٔ مخاطبی که مثلاً چرت می‌زند و خواهان قطع تفسیر و ادامهٔ صورت قصّه و تغییر مسیر روایت است، در واقع استفادهٔ راوی از قواعد مخاطب‌پسند است. اگر مولوی علاقه‌های مخاطبش را محترم نمی‌شمرد، از گفتن داستان‌ها باز می‌ماند. تغییر مسیر روایت- که به دلیل عوامل یادشده رخ می‌دهد- ممکن است از تفسیر به ادامهٔ داستان یا آغاز داستانی جدید یا از یک موضوع تفسیری به موضوع تفسیری دیگر باشد. روایت‌شنو مسیر روایت را در این جهت‌ها تغییر می‌دهد: تفسیری که در حال جریان است قطع می‌شود و راوی به ادامهٔ داستان بازمی‌گردد؛ پایان دادن داستانِ در حال نقل و شکل‌گیری فصلی در نصیحت روایت‌شنو در شرایط و آداب مستمعان؛ تغییر مسیر از یک موضوع تفسیری به موضوعی دیگر به این دلیل که موضوع نخست نتوانسته است روایت‌شنو را به خود جذب کند.

درست است که در ***مثنوی*** شکل روایت از نوع مخاطب یا واکنش او متأثر است؛ اما این دلیلِ رضایت راوی از روایت‌شنویِ خود نیست. مولوی قواعد مخاطب‌پسند را در سراسر متن، به‌دلیل باارزش‌بودن خواسته‌ها و سلیقه‌های مخاطب رعایت نمی‌کند؛ بلکه به این دلیل که راوی خود را رسولی می‌داند که امانت خاصی را به روایت درمی‌آورد؛ پس روایت‌شنویی شایسته می‌تواند این امانت را دریافت کند و در غیر این صورت راوی آن را به‌زور و اجبار در اختیار مخاطبان قرار نمی‌دهد. روایت‌شنو از دو راه شکل پیرنگ را تعیین می‌کند: یکی اینکه کنش‌هایی گفتاری (مانند سؤال، اعتراض و انکار) یا کنش‌هایی غیرگفتاری و اعمالی انجام می‌دهد که راوی مجبور می‌شود برای پاسخ به آن‌ها جریان سخن خود را تغییر دهد؛ دیگر اینکه برخی صفات منفیِ روایت‌شنو مانند قصور فهم و نامحرم بودن وی و... راوی را از سخن‌گفتن بازمی‌دارد. البته نکتهٔ بسیار مهم این است که در سراسر روایت نشانه‌های لفظی یا کلامی از روایت‌شنو به‌ندرت دیده می‌شود؛ این واکنش‌ها تنها از راه موافقت یا مخالفت با اصول قهرمانِ داستان یا راوی معلوم می‌شود.

Archive of SID

[Downloaded from lcq.modares.ac.ir on 2024-04-26]

[DOR: 20.1001.1.20080360.1389.3.9.8.4]

www.SID.ir

۱-۱. شکل‌دهی به پیرنگ از راه کنش‌های گفتاری و غیرگفتاری روایت‌شنو

کنش‌های گفتاری

از مواردی که در چگونگی گسترش پیرنگ در ***مثنوی*** تأثیر بسزایی دارد، پرسش‌ها[۲] و انکارهای[۳] روایت‌شنو است. این دو مورد، خود از نشانه‌های مهم و اساسیِ ظهور روایت‌شنو در روایت است که در ***مثنوی*** فراوان یافت می‌شود؛ به‌گونه‌ای که نقشی تعیین‌کننده در تغییر مسیر روایت دارد. علاوه بر آنچه که به‌طور مستقیم از راوی پرسیده می‌شود، بخش‌هایی نیز در متن هست که نه از سوی راوی و نه از سوی شخصیت مطرح می‌شود و باید آن‌ها را به روایت‌شنو نسبت داد. در این پرسش‌ها باید به این نکته دقت کرد که چه مسائلی کنجکاوی روایت‌شنو را برمی‌انگیزاند و اینکه می‌خواهد چه نوع مسائلی برای او حل شود. البته گاهی نیز راوی، خود پرسش‌هایی به روایت‌شنو خطاب می‌کند.

پاسخ راوی به سؤال، انکار، شک و اعتراض‌های روایت‌شنو یکی از دلایل شکل‌گیری داستان اصلی یا درونه‌ای در اثنای روایت‌گری است؛ یعنی راوی در قالب داستان درونه‌ای به اعتراض‌ها، سؤال‌ها و شبهاتِ روایت‌شنوی بیرونی یا همان شنوندهٔ روایت شفاهی به‌صورت کنایی پاسخ می‌دهد. برای مثال راوی- مولوی در اثنای داستان در حال بیان اسرار و نکته‌هاست که طعن، انکار و مزاحمت روایت‌شنو سبب قطع سخن می‌شود:

ای سگ طاعن، تو عوعو می‌کنی طعن قرآن را برون‌شو می‌کنی

(۳/ ۴۲۸۲)

اما راوی در ادامه به خود پند می‌دهد که نباید از طعن هر سقیم دست از کار بکشد:

گر چنان گنـد آزتان ننگیختی جرعه‌ای بر گورتان حق ریختی

نه، بگیرم گفت و پندِ آن حکیم دل نگردانم به هر طعنی سقیم

(۳/ ۴۲۹۰-۹۱)

سپس وضعیت خود را در مقابل این نوع روایت‌شنو با شخصیت کرّه اسبی در داستانی از سنایی مقایسه می‌کند و داستان درونه‌ایِ درونه‌ایِ «رمیدن کرهٔ اسب از آب خوردن به سبب شخولیدن سایسان» را خطاب به خود می‌گوید (۳/ ۴۲۹۲): کرّه اسبی در

[Downloaded from lcq.modares.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.20080360.1389.3.9.8.4]
Archive of SID
www.SID.ir

حال خوردن آب بر سر چشمه است که همهمهٔ مهتـران بـرای تحـریض چارپایـان بـه نوشیدن آب، او را از این کار باز می‌دارد و ترس در دل او می‌اندازد. اما مادر کرّه اسب به او پند می‌دهد که همواره از این کارافزایان وجود دارنـد و تـو بایـد کـار خـویش را انجام دهی و به آن‌ها توجهی نکنی؛ چرا که وقت تنگ اسـت. بنـابراین، دلیـل روایـت داستانِ درونه‌ای این است که راوی وضعیت خود را با یـک داسـتان درونـه‌ایِ تمثیلـی تشریح، و خود را با شخصیت آن داستان مقایـسه کنـد و ایـن‌گونـه خـود را بـه ادامـهٔ روایت‌گری تشویق کنـد. راوی پـیش از شـروع داسـتان درونـه‌ای، وضـعیت خـود را بازمی‌نماید سپس داستانی را روایت می‌کند کـه شخـصیت آن (کـرّه اسـب) وضـعیتی مشابه او دارد. به این ترتیب کارکرد داستان، تعریف راوی از خود و تـشریح وضـعیت خود، خطاب به روایت‌شنوی منکر است؛ چنان‌که پس از پایان داستان می‌گوید:

ما چو آن کرّه هـم آبِ جـو خـوریم سوی آن وسواس طـاعن ننگـریم
پیـــــرو پیغمبرانـــــی، ره‌ســـــپر طعنـهٔ خلقـان همـه بـادی‌شـمر
(۳/ ۴۳۱۸-۱۹)

پرسش‌های روایت‌شنو از راوی در متن به‌طور مستقیم بیان نمی‌شود؛ بلکه تنها پاسخ راوی به آن‌ها می‌آید و در واقع همین نوع پرسش‌ها سبب می‌شود شکل روایت تغییر کند. اما برخی از پرسش‌ها نیز هست که راوی خود به روایت‌شنو خطاب می‌کند و خود پاسخ می‌دهد. این پرسش‌ها معمولاً با عبارتِ «گر تو گویی...» بیان می‌شود؛ مثلاً «گر تو گویی فایده هستی چه بود؟» اگر همه‌چیز بر اساس تقدیر است (۲/ ۱۰۶۸) یا «گر تو گویی بدی‌ها هم از حق است» (۲/ ۲۵۳۵) یا «خاطر آرد بس شکال» در این باره که چگونه اسرار الهی در دل اولیای بی‌دانش است (۳/ ۱۱۳۵) پاسخ آن این است که... . این نوع پرسش‌ها «تنها نشان‌دهندهٔ حضور روایت‌شنو» در متن است و جریان روایت را تغییر نمی‌دهد.

اما راوی در هر متن روایی سعی می‌کند اعتراض‌های روایت‌شنویِ خود را پیش‌بینی کند تا بر او غلبه یابد و او را متقاعد کند. برای مثال در داستان «پادشاه جهود و نصرانیان»، راوی سؤالی را به روایت‌شنو- که بر راه و روش جبریان است- خطاب

Archive of SID
[Downloaded from lcq.modares.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.20080360.1389.3.9.8.4]
www.SID.ir

می‌کند مبنی بر اینکه اگر تو بگویی کسی‌که بر فعل بد خود تضرّع می‌کند به این سبب است که از جبری‌بودن امور غافل است:

هست این را خوش جواب، ار بشنوی بگذری از کفر و در دین بگروی

(۱/ ۶۲۲)

یا در داستان «اعرابی و زنش»، راوی به تفسیر این موضوع می‌پردازد که موسی و فرعون در مقام وحدت با یکدیگر در آشتی و سازگاری هستند. سپس مولوی، خود سؤالی را به روایت‌شنو خطاب می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد:

گر تو را آید به این نکته سؤال رنگ، کی خالی بود از قیل و قال؟

(۱/ ۲۴۶۹)

در پایان داستان نیز وقتی‌که راوی مرد را به عقل و زن را به نفس تأویل می‌کند، بی‌درنگ به سؤالی پاسخ می‌دهد که هرچند در متن نیامده است، از فاصلهٔ میان خطوط می‌توان آن را دریافت. سؤال از این قرار است که تضاد اموری که حقیقت واحد دارند چگونه است؟ از پاسخی که در متن ارائه می‌شود، متوجه سؤال می‌شویم. پس از ارائهٔ پاسخی کوتاه، راوی از روایت‌شنو می‌خواهد مشغول پرسش‌های سطحی نشود:

گر شوم مشغول اشکال و جواب تشنگان را کی توانم آب داد
گر تو اشکالی به کلّی و حَرَج صبر کن، الصّبر مفتاح الفرج
احتما کن احتما ز اندیشه‌ها فکْر شیر و گور و دل‌ها بیشه‌ها

(۱/ ۲۹۰۷-۹)

برخی پرسش‌ها تغییردهندهٔ مسیر روایت‌اند؛ برای مثال راوی در جایی سؤال روایت‌شنو را آشکارا مطرح می‌کند:

دی سؤالی کرد سائل مر مرا زانکه عاشق بود او بر ماجرا

(۳/ ۱۳۶۲)

دیروز فردی از مخاطبان از من سؤال کرد که چگونه می‌توان میان دو حدیث «الرضا بالکفرِ کفرٌ» و «رضا به قضا» جمع کرد؟ چگونه به کفر که قضای الهی است، راضی باشم؟ از این سؤال روشن است که مسائل کلامی و فقهی به‌ویژه موضوع جبر و اختیار کنجکاوی روایت‌شنویِ ***مثنوی*** را بسیار زیاد برمی‌انگیزاند و در سراسر ***مثنوی***

Archive of SID
[Downloaded from lcq.modares.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.20080360.1389.3.9.8.4]
www.SID.ir

داستان‌های فراوانی با این درون‌مایه روایت می‌شود (ازجمله داستان‌های شیر و نخچیران، عمر و رسول روم جلد اول، صوفی و قاضی جلد ششم، مومن سنّی و کافر جبری جلد پنجم و...). مولوی از این موضوعات کناره‌گیری می‌کند؛ اما راوی به این سؤال پاسخی کوتاه می‌دهد و پس از آن سلیقهٔ خود را در بحث و روایت‌گری معرفی می‌کند. به این ترتیب که راوی خواهان بحث‌های ذوقی، کشفی و حدیث عشق است؛ اما روایت‌شنویِ ظاهربین با سلیقهٔ او در تضاد است. از این‌رو، راوی سه داستان اصلی در تمثیل سلیقهٔ خود و مخاطب روایت می‌کند: «داستان مردی دوموی که می‌خواست آیینه‌دار موی سپید و سیاه او را جدا کند»؛ «داستان سیلی‌زن و زید که از او پرسید این صدا از دست من بوده یا از پشت تو» (۳/ ۱۳۷۶)؛ «داستان حفظ *قرآن* در زمان پیامبر» که اصحاب به دلیل پرداختن به باطنِ *قرآن* کمتر به حفظ ظاهر آن می‌پرداختند. در دو داستان نخست از ساختار موازی استفاده می‌شود: مرد دومو و سیلی‌زن اصحاب قیل و مناقشه‌های لفظی هستند، آیینه‌دار و زید اصحاب حال هستند، موی سپید و سیاه و صدای دست و پشت بحث‌های بیهوده‌اند. به‌خوبی روش است که سؤالِ روایت‌شنو مسیر روایت را جهت می‌دهد و چنین سؤالی به روایت این داستان‌ها منجر می‌شود.

از دیگر پرسش‌هایی که شکل روایت را تغییر می‌دهد، آنجایی است که مولوی در این باره سخن می‌گوید که پیامبر (ص) می‌تواند جان‌های مرده را زنده کند؛ مولوی در این بخش گوشزد می‌کند که پیامبر (ص) خود رستاخیز و قیامت است. این مسئله ناگهان راوی را متوجه روایت‌شنویِ سؤال‌کننده می‌کند و خطاب به او می‌گوید: به این قیامت که خود برپاکنندهٔ قیامت‌های بی‌شماری است توجه کند و اگر اهل ذکر و طاعت نیست احمقی است که جواب او سکوت است. خطاب راوی به روایت‌شنویِ سؤال‌کننده بسیار ناگهانی است و حتی سؤال او در متن مطرح نمی‌شود؛ اما راوی توجه او را به قیامت‌بودن پیامبر، پاسخی به سؤالِ غایب روایت‌شنو می‌داند و در صورت نپذیرفتن روایت‌شنو، ترک جواب اختیار می‌کند. احمق‌بودن، عوام‌بودن و خاطر تنگ‌داشتن روایت‌شنو- که مانند نیزه‌بازی در فضای تنگ است- از یک‌سو و وقت تنگ از سوی دیگر سبب قطع کلام راوی دربارهٔ موضوعِ قیامت‌بودن پیامبر (ص) می‌شود. مولوی پیامبر (ص) را رستاخیزی می‌داند که می‌تواند مردگان را زنده کند. اما

[Downloaded from lcq.modares.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.20080360.1389.3.9.8.4]
Archive of SID
www.SID.ir

روایت‌شنو سؤالی می‌پرسد که در متن مطرح نمی‌شود و پاسخ مولوی به او، براساس اینکه جواب احمقان خاموشی است، سکوت است؛ چنان‌که خداوند هم در جواب دعای نامستجاب گویی سکوت کرده است:

هر که گوید کو قیامت؟ ای صنم — خویش بنما که قیامت نک منم
درنگر ای سائل محنت‌زده — زین قیامت صد جهان افزون شده
ور نباشد اهل این ذکر و قنوت — پس جواب الاحمق ای سلطان، سکوت
ز آسمان حق، سکوت آید جواب — چون بود جانا دعا نامستجاب
ای دریغا وقت خرمنگاه شد — لیک روز از بخت ما بیگاه شد
وقت، تنگ است و فراخی این کلام — تنگ می‌آید بَرو عمرِ دوام
نیزه‌بازی اندرین کوهایِ تنگ — نیزه‌بازان را همی‌آرد به تنگ
وقت، تنگ و خاطر و فهم عوام — تنگ‌تر صد ره ز وقت است ای غلام
چون جواب احمق آمد خامُشی — این درازی در سخن چون می‌کَشی؟

(۴/ ۱۴۸۰-۸۹)

بنابراین، سؤال احمقانهٔ روایت‌شنو در شکل روایت‌گری تأثیر می‌گذارد و سبب روایت این داستان بلند می‌شود: «آن غلام که شکایت نقصان اجری سوی پادشاه نوشت و پاسخ ندادن پادشاه به نامهٔ او». اگر روایت‌شنو چنین سؤالی نمی‌پرسید، روایت شکل دیگری به خود می‌گرفت. جالب است که این داستان دارای عنوان داستانی نیست؛ بلکه عنوان، خود، دربردارندهٔ مضمون پاسخ راوی به روایت‌شنو است: «در بیان آنکه ترک الجواب جوابٌ، مقرّر این سخن که جواب الاحمقِ سکوتٌ، شرح این هر دو درین قصّه است که گفته آید».

انکار، شک و اعتراض‌های روایت‌شنو نیز می‌تواند تغییردهندهٔ مسیر پیرنگ داستان باشد. انکار روایت‌شنو یعنی روایت‌شنو از مسئله یا موضوعی برداشتی سطحی یا اشتباهی دارد. در این صورت راوی سعی می‌کند این برداشت غلط را با توضیحات خود اصلاح کند. راوی در پایان دفتر دوم داستان «سجده کردن یحیی (ع) بر عیسی در شکم مادر را» (ج۲) روایت می‌کند. روایت‌شنو از نظر عقلی آن را نمی‌پذیرد و انکارش می‌کند. راوی در فصلی مستقل که حتی دارای عنوانِ «جواب اشکال» است، سعی

Archive of SID
[Downloaded from lcq.modares.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.20080360.1389.3.9.8.4]
www.SID.ir

می‌کند اشکال مخاطب را که دچار برداشت سطحی و بدفهمی شده است، پاسخ دهد (۲/ ۳۶۱۲). در واقع پاسخ راوی برای حقیقت‌نمایی و کسب اعتماد و موجّه‌شدن خود است؛ زیرا روایت‌شنو به کلّ داستان شک و تردید می‌کند و به قول راوی «ابلهان» از او می‌خواهند خط بطلان بر این افسانه بکشد؛ چراکه دروغ و خطاست. راوی آنان را به جستن معنا در صورت حکایات و رهایی از ظاهر و نقش آن دعوت می‌کند؛ اما به این پاسخ بسنده نمی‌کند و در ادامهٔ همین مطلب سه داستان روایت می‌کند که درون‌مایهٔ همهٔ آن‌ها لزوم پرداختن به معنا و رهایی از صورت است. داستان‌ها عبارت‌انداز: «جستن آن درخت که هر که میوهٔ آن خورد نمیرد»؛ «منازعت چهار کس جهت انگور که هر یکی به نام دیگر فهم کرده بود آن را»؛ «برخاستن مخالفت و عداوت از میان انصار به برکات رسول (ص)». بنابراین سیر درون‌مایهٔ داستان‌ها که از مدت‌ها پیش حول محور انسان کامل و نحوهٔ رفتار با او می‌چرخید، تنها به دلیل واکنش روایت‌شنو و اشکال آوردن بر روایت‌گریِ مولوی عوض می‌شود و داستان‌های جدیدی با درون‌مایهٔ یادشده شکل می‌گیرد.

در جایی دیگر مولوی اظهار می‌کند که دشمن اصلی تو نفس امّاره است که اگر او را بکشی، دیگر کسی با تو دشمن نیست. در اینجا راوی به ایراد گرفتن احتمالیِ روایت‌شنو اشاره می‌کند:

گر شکال آرد کسی در گفت ما — از برای انبیا و اولیا
کانبیا را که نفسِ کشته بود — پس چراشان دشمنان بود و حسود؟
گوش نه تو ای طلب‌کار صواب — بشنو این اشکال شبهت را جواب
(۲/ ۷۸۶-۷۸۸)

راوی از دو راه به این اشکال پاسخ می‌دهد: یکی اینکه پاسخ‌هایی به‌صورت نظری بیان می‌کند مبنی بر اینکه منکرانی که با انبیا دشمنی می‌ورزند، در واقع با خود دشمن هستند؛ ضمن اینکه منکران به مقام انبیا حسادت می‌کنند و از این‌رو با آنان دشمن‌اند. دوم اینکه پس از وصف انسان کامل در پایان این بخش، با ذکر داستان‌های تمثیلی به اشکال روایت‌شنو پاسخ می‌دهد. این داستان‌ها عبارت‌اند از: «داستان امتحان پادشاه آن دو غلام را که نو خریده بود»؛ «داستان حسد حشم بر غلام خاص»؛ «داستان اسارتِ باز

Archive of SID
[Downloaded from lcq.modares.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.20080360.1389.3.9.8.4]
www.SID.ir

در میان جغدان». بنابراین، اشکال و انکار روایت‌شنو می‌تواند تداعی‌کننده و پدیدآورندهٔ چندین داستان مستقل شود و به مسیر داستان‌ها جهت دهد. در این مورد نیز پاسخ راوی به اشکال روایت‌شنو، در جهت دفاع از ارزش‌های متن است.

انکارِ روایت‌شنوی طعنه‌زننده بر ***مثنوی***، که آن را سخنی پست می‌داند، در میانهٔ داستانِ «مسجد مهمان‌کش» (ج۳) نیز فضا و مسیر روایت‌گری را برهم می‌زند و مولوی فصلیِ طولانی در ردّ انکار او بیان می‌کند که این‌گونه آغاز می‌شود:

هین دهان بربند، فتنه لب گشاد خشک آر الله اعلم بالرّشاد

(۳/ ۴۲۲۶)

از دیگر مواردی که مولوی متوجه انکار و اشکال روایت‌شنو می‌شود، آنجاست که در ضمن فصلی تفسیری می‌گوید همه‌چیز جز روحی که خداوند به تو داده، عاریه و «بیهوده» است؛ پس تنها به روح الهی توجه کن و دست از دیگر چیزها بشوی. اما بی‌درنگ متوجه می‌شود روایت‌شنو از این سخن او که دیگر چیزها بیهوده است، برداشتی ظاهری خواهد داشت؛ در نتیجه کلام خود را اصلاح می‌کند و بیشتر توضیح می‌دهد:

بیهوده نسبت به جان می‌گویمش نی به نسبت با صنیع محکمش

(۶/ ۳۵۹۵)

کنش‌های غیرگفتاری

گاهی کنش روایت‌شنو مسیر روایت را تغییر می‌دهد و شکل تازه‌ای به آن می‌بخشد. این کنش‌ها یا برای ما نامعلوم است یا کنشِ توجه‌نکردن و بی‌دقتیِ روایت‌شنو است و یا کنشِ چرت زدن او. در مجموعه داستان‌های اپیزودیک دربارهٔ کرامات پیامبر (ص) که دارای چهار اپیزود است (ج۳)، قصد راوی، پی‌درپی آوردن اپیزودها بدون هیچ فاصلهٔ تفسیری بین آن‌هاست؛ چنان‌که در تمام اپیزودها این شیوه رخ می‌دهد. تنها در اپیزود دوم به دلیل واکنش مخاطب شکل روایت تغییر می‌کند و یک بخش تفسیری در پایان این اپیزود در پاسخ به روایت‌شنو می‌آید. مولوی در نتیجه‌گیری داستانِ «نجات یافتن کاروان عرب از تشنگی به کرامت پیامبر (ص)»، دربارهٔ تفاوت میان دو چیزی که

[Downloaded from lcq.modares.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.20080360.1389.3.9.8.4]
Archive of SID
www.SID.ir

دارای یک ماهیت هستند، یعنی مَلَک با عقل و نفس با شیطان، سخن می‌گوید که ناگهان کلام خود را در این باب قطع می‌کند؛ زیرا واکنشی از مخاطب- احتمالاً عملی نابجا یا درک نکردن موضوع- رخ می‌دهد:

این بیان اکنون چو خر بر یخ بماند چون نشاید بر جهود انجیل خواند
(۳/ ۳۲۰۰)

مستحقّ شرح را سنگ و کلوخ ناطقی گردد، مشرّح، با رسوخ
(۳/ ۳۲۰۳)

این رخداد سبب می‌شود راوی در پاسخ به تعریض مخاطب و تنبیه او در میان اپیزود دو و سه فصلی جداگانه بیاورد دربارهٔ اینکه نیاز واقعی، حاجت را خودبه‌خود جاری می‌کند؛ چنان‌که نیاز و درد مریم سبب شد آن طفل سخن آغاز کند. راوی از روایت‌شنو می‌خواهد خود را به مرحلهٔ تشنگی واقعی برساند تا آب حکمت‌ها و معارف از سوی او روان شود. اما اگر مستحقّ شرح نشود، ناطقهٔ ناطق او را می‌بیند؛ ولی از بیان اسرار خودداری می‌کند. بنابراین شکل‌گیری این فصل تفسیری، که دارای عنوان نیز هست، مستقیماً به واکنش روایت‌شنو مربوط می‌شود. درواقع واکنش روایت‌شنو سبب شده است این فصل تفسیری که در پاسخ به کنش او آمده، در جایی بیان شود که از ابتدا جای آن نبوده است؛ چراکه طرح راوی بر اساس توالی اپیزودهای داستان پیامبر (ص) است و این را از شیوهٔ ارائهٔ اپیزودهای دیگر می‌توان فهمید. جالب است که این فصل تفسیری به دلیل اینکه تحت تأثیر شرایط بافتی- یعنی مخاطب در موضعی نامناسب از نظر طرح داستان- مطرح می‌شود، با جملهٔ «الله اعلم بالصواب» پایان می‌یابد (۳/ ۳۲۱۹).

یکی از کنش‌هایی که شکل پیرنگ را تغییر می‌دهد، بی‌دقتی و بی‌توجهی روایت‌شنو به راوی است. حواس‌پرتی و پراکندگی خاطر شنونده در یک بخش تفسیری در دفتر چهارم، سبب پایان یافتن موضوعِ در حال تفسیر و آغاز فصلی بسیار بلند می‌شود که در نصیحت روایت‌شنو دربارهٔ شرایط گوش سپردن به عارف کامل است. راوی دربارهٔ انسان کامل سخن می‌گوید که ناگهان متوجه جمع‌نبودن خاطر شنونده می‌شود و در نتیجه کلام را قطع می‌کند. راوی از اینجا به بعد به سرزنش و نصیحت روایت‌شنو می‌پردازد و از او می‌خواهد در برابر انسان کامل- که به‌طور

Archive of SID
[Downloaded from lcq.modares.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.20080360.1389.3.9.8.4]
www.SID.ir

غیرمستقیم به خود اشاره دارد- خاموش باشد. مولوی در این قسمت به دلیل واکنش روایت‌شنو وارد فراروایتی بسیار جالب می‌شود. او به روایت‌شنو می‌گوید: من نکاتی عمیق به تو می‌گویم، ولی تو احمقی و می‌دانم که در برابر احمق باید سکوت کرد؛ من مانند پیامبر (ص) روزی هفتادبار توبه می‌کنم که دیگر چیزی به تو نگویم، اما مست هستم و مستی من سبب شکستن عهد و توبه‌ام می‌شود. در ادامه، در فصلی جدید در «بیان آنکه عقل جزوی تا به گور بیش نبیند در باقی مقلد اولیا و انبیاست» روایت‌شنو را به پیروی از انسان کامل دعوت می‌کند که خود مصداق آن است و او را به سکوت در برابر او امر می‌کند.

عقل تو قسمت شده بر صد مهم — بر هزاران آرزو و طمّ و رمّ (۴/ ۳۲۸۸)
جمع کن خود را جماعت رحمت است — تا توانم با تو گفتن آنچه هست (۴/ ۳۲۹۴)
زین نظر، وین عقل، ناید جز دوار — پس نظر بگذار و بگزین انتظار (۴/ ۳۳۱۴)
از سخن‌گویی مجویید ارتفاع — منتظر را به ز گفتن، استماع (۴/ ۳۳۱۶)
پس برو خاموش باش از انقیاد — زیر ظلّ امر شیخ و اوستاد (۴/ ۳۳۴۸)
گر تو کنعانی نداری باورم — گر دو صد چندان نصیحت پرورم (۴/ ۳۳۶۵)
گوش کنعان کی پذیرد این کلام؟ — که برو مُهر خدایست و ختام (۴/ ۳۳۶۶)
لیک می‌گویم حدیث خوش پی‌ای — بر امید آنکه تو کنعان نه‌ای (۴/ ۳۳۶۸)

راوی از روایت‌شنو می‌خواهد اسرار را از رسول، دانای راز، دلیل، جبرئیل، اهل راز و چشم‌بازان فراگیرد و «زیر ظلّ امر شیخ و استاد» برود.

چرت‌زدن و خواب‌آلودگی روایت‌شنو از دیگر کنش‌هایی است که سمت و سوی روایت را در مسیرهای نامعلوم و خلاف ارادهٔ راوی پیش می‌برد. واکنش‌های روایت‌شنوی گفتمان شفاهی در جریان و شکل روایت بسیار تأثیر می‌گذارد. این موارد نشانه‌هایی کاربردی[۴] هستند که آگاهی راوی را از مخاطبانش و نیز میزان جهت‌گیری‌اش را نسبت به آنان معلوم می‌کند. این واکنش‌ها به‌ویژه در داستان‌گویی شفاهی اتفاق می‌افتد که در یک محیط ارتباطی از یک گوینده و یک مخاطب تشکیل شده است. خواب‌آلودگی و چرت‌زدن روایت‌شنو هنگام روایت داستان درونه‌ای «آنکه در خانهٔ یاری بکوفت از درون پرسید کیست؟ گفت منم» (ج۱)، سبب ادامه نیافتن داستان می‌شود. راوی پس از اینکه صحنهٔ گفت‌وگوی میان دو یار را روایت می‌کند،

Archive of SID
[Downloaded from lcq.modares.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.20080360.1389.3.9.8.4]
www.SID.ir

تفسیری ارائه می‌کند و با استفاده از جملهٔ کلیشه‌ای «این سخن پایان ندارد هین بتاز» دوباره به داستان اصلی برمی‌گردد و در دو بیت سخن عاشق و معشوق را بازگو می‌کند، سپس به تفسیر مسئلهٔ کن فیکون می‌پردازد. این روند نشان می‌دهد راوی قصد دارد داستان را گسترش دهد و پیرفت‌های بیشتری به آن بیفزاید؛ اما متوجه خواب‌آلودگی شنونده می‌شود و در نتیجه تفسیر مسئلهٔ کن فیکون را در یک جمله پایان می‌دهد و به داستان اصلی بازمی‌گردد تا دست‌کم بتواند آن را تمام کند:

چون که جمع مستمع را خواب برد — سنگ‌های آسیا را آب برد
رفتن این آب فوق آسیاست — رفتنش در آسیا بهر شماست
چون شما را حاجت طاحون نماند — آب را در جوی اصلی بازراند
ناطقه سوی دهان تعلیم راست — ورنه خود آن نطق را جویی جداست
می‌رود بی‌بانگ و بی‌تکرارها — تحتها الانهار تا گلزارها

(۱/ ۳۰۸۷-۹۱)

راوی در داستان «به منبر رفتن عثمان» (ج۴) به توضیح مفاهیم ظریف عرفانی می‌پردازد که ناگهان پس از شصت بیت از سخن‌گفتن باز می‌ایستد؛ زیرا «سمع سامع را نعاس در برگرفته و گرنه راوی در سخن پردهٔ قیاس را برمی‌درید.» (۴/ ۵۵۹). در داستان «هدیه فرستادن بلقیس» (ج۴) نیز راوی گسست تفسیری را به دلیل چرت‌زدن شنونده ادامه نمی‌دهد و به ظاهر قصه بازمی‌گردد:

مستمع خفته ست کوته کن خطاب — ای خطیب این نقش کم کن تو بر آب

(۴/ ۱۰۹۴)

در واقع زمانی راوی به خواب‌آلودگی شنونده اشاره می‌کند که دربارهٔ مسئله‌ای معرفتی توضیح می‌دهد؛ این امر نشان‌دهندهٔ صورت‌پرست بودن روایت‌شنو است که بیشتر به ظاهر داستان‌ها تمایل دارد تا مسائل تفسیری.

۲-۱. شکل‌دهی به پیرنگ به دلیل صفات خاص روایت‌شنو

برخی صفات خاص روایت‌شنو همچون قصور فهم و ادراک روایت‌شنو، محرم نبودن روایت‌شنو، گستاخی و ملالت روایت‌شنو، و دوست داشتن صورت و ظاهر روایت،

Archive of SID
[Downloaded from lcq.modares.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.20080360.1389.3.9.8.4]
www.SID.ir

موانعی برای راوی هستند و سبب می‌شوند پیرنگ در مسیر موردنظر راوی گسترش نیابد.

قصور فهم و ادراک روایت‌شنو بزرگ‌ترین مانع راوی در سخن است. با وجود این، راوی دارای صدایی هدفمند[5] است؛ یعنی جملات دقیقی می‌گوید که در خدمت نیاز خواننده است. به این معنا که با توجه به نیازهای اطلاعاتی روایت‌شنوها و با توجه به توانایی‌های ذهنی و علاقه‌هایشان با آن‌ها سخن می‌گوید. مولوی در دیباچهٔ دفتر اول به دلیل نبود روایت‌شنوی آرمانی- که از آنان به «بی‌هوشان» تعبیر می‌کند یعنی اهل فنا که از غیر حق بیهوش‌اند- و وجود روایت‌شنوی واقعی- یعنی «خامان»- سخن گفتن دربارهٔ محو را پایان می‌دهد و روایت‌شنو را نصیحت می‌کند؛ زیرا «هیچ خامی حال پخته را درنیابد» (۱/ ۱۸). در داستان «جهود و نصرانیان» (ج۱) نیز سخن خود را دربارهٔ حقیقت واحدبودن حق و انسان کامل و به‌طور کلی منبسط بودن انسان‌ها در عالم معنا ادامه نمی‌دهد؛ زیرا از لغزش خاطر روایت‌شنو و «کژ خوانده شدن» نکته‌های بسیار تیز و تیغ‌مانند ترس دارد (۱/ ۶۹۳). از دیگر موضوعاتی که راوی به دلیل لغزش فهم عوام، زیاد به شرح آن نمی‌پردازد، دل انسان کامل است که نظرگاه خداوند است (۱/ ۸۴۰). مولوی در داستان «اعرابی» (ج۱) به دلیل قصور فهمِ مخاطبان توضیحات خود را دربارهٔ درویش و گدای واقعی و گدای لقمه ادامه نمی‌دهد و داستان را از سر می‌گیرد:

شرح می‌خواهد بیان این سخن — لیک می‌ترسم ز افهام کهن
فهم‌های کهنهٔ کوته‌نظر — صد خیال بد در آرد در فکر
(۱/ ۲۷۶۱-۶۲)

همچنین راوی در جایی دیگر کلام خود را در موضوع کسانی که از ازل ملحد و کافرند و هیچ راه نجات و تکاملی ندارند، قطع می‌کند؛ زیرا مخاطبانش از فهم و درک آن عاجزند و ممکن است «فتنه‌ای» بر پا کنند (۲/ ۳۷۲۱). اندکی بعد نیز مولوی دوباره در موضوع اتحاد جان‌های آدمیان بر اثر دم انسان کامل و عشق الهی سخن می‌گوید؛ اما باز هم ترس از اختلال افهام (۲/ ۳۷۳) موجب قطع کلامش می‌شود. «تنگ بودن عرصهٔ افهام خلق» در ادراک موضوع جهان منبسط در دیباچهٔ دفتر سوم، مورد دیگری است که موجب پایان یافتن موضوع می‌شود (۳/ ۱۳). در داستان «خورندگان بچه‌فیل» (ج۳)

Archive of SID
[Downloaded from lcq.modares.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.20080360.1389.3.9.8.4]
www.SID.ir

که دربارهٔ سیاست‌های انسان کامل در طول تاریخ است، راوی روایت‌شنوی خود را تیزچشم ظاهری، اما کور معنوی با ظرفیت محدودِ ادراک می‌داند:

صد هزاران ز انبیای حق‌پرست خود به هر قرنی سیاست‌ها بُدست
گر بگویم وین بیان افزون شود خود جگر چه بود؟ که کُه‌ها خون شود
(۳/ ۹۰-۹۱)

در داستان «هدیهٔ بلقیس» (ج۴) سلیمان می‌خواهد تخت را برای بلقیس بیاورد تا همواره مایهٔ عبرتش شود که از کجا به کجا رسیده است. راوی- مولوی این کنش داستانی را این‌گونه تأویل عرفانی می‌کند که خداوند هم ما را از خاک و نطفه و مضغه آفرید تا بدانیم که چه بوده‌ایم و به کجا رسیده‌ایم؛ اما «لغزش خاطر از گفت دقیق» (۴/ ۹۰۲) مانعِ شرح و توضیح مفصّل مطلب می‌شود. فنا فی الله نیز از موضوعاتی است که راوی به دلیل کمی ظرفیت و فهم روایت‌شنو از شرح آن خودداری می‌کند (۴/ ۲۷۶۸-۷۰). در جایی دیگر هم شرح موضوع روز الست و نفی و اثبات آن ادامه نمی‌یابد؛ زیرا راوی بر آن است که «کاسهٔ خاصان منه بر خوان عام» (۵/ ۲۱۲۷). در نتیجه‌گیری داستان «امیر ترک و مطرب» (ج۶) نیز نبودِ مرغی انجیرخوار سبب محروم شدن از انجیرهای بسیار می‌شود (۶/ ۷۵۹-۷۶۰). راوی در داستان «حسن خرقانی» (ج۶) از پای‌بندی نحوهٔ روایتش به روایت‌شنو سخن می‌گوید که باید پیوسته در پی رعایت فهمِ مشرکانه و دید احولانهٔ روایت‌شنو باشد و مجبور است گاهی سکوت کند و گاهی نیز مشرکانه سخن بگوید (۶/ ۲۰۳۳-۴۳). در داستان «موش و چغز» (ج۶) نیز سخن بر سر اتحاد عاشق و معشوق و یکی‌شدن آن دو است؛ اما چون روایت‌شنو نفس خود را نکشته است و این مطلب هم با عقل فهمیده نمی‌شود، راوی بیش از این توضیح نمی‌دهد (۶/ ۲۶۸۳-۸۴).

روایت‌شنوی نامحرم مانع دیگری در جریان سخن راوی است. نامحرم بودن روایت‌شنو می‌تواند طرح سخن راوی را تغییر دهد؛ زیرا راوی مجبور است موضوعاتی را که روایت‌شنو در ادراک آن نامحرم است، رها کند. برای مثال راوی در جایی دربارهٔ حقیقت وصال به حق سخن می‌گوید؛ اما آن را ادامه نمی‌دهد و به موضوع قبلی برمی‌گردد؛ زیرا محرمی نیست تا بتواند بی‌نفاق سخن گوید (۳ / ۴۱۱۴). در جایی دیگر

[Downloaded from lcq.modares.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.20080360.1389.3.9.8.4]
Archive of SID
www.SID.ir

محرم نبودن روایت‌شنو سبب می‌شود راوی اصلاً دربارهٔ موضوع وفا سخن نگوید (۵/ ۲۱۴۱). گاهی حتی روایت‌شنوی نامحرم سبب حذف کامل یک قسمت از رویداد داستانی می‌شود نه حذف یک بخش تفسیری و غیرداستانی. در داستان «شیخ محمد سررزی» (ج۵) گفت‌وگوهای شیخ و خداوند به دو دلیل حذف شده است: یکی اینکه در کتاب ***مقالات*** این بخش ذکر شده و دیگر اینکه:

لیک کوته کردم آن گفتار را تا ننوشد هر خسی اسرار را

(۵/ ۲۶۸۵)

مولوی در بخش تفسیری دیگری، در این باره سخن می‌گوید که «آدمی دید است و باقی گوشت و پوست» و اگر دو دیده مبدل و انور شود، حقایق فهمیده می‌شود؛ ولی برای خامان فهم آن حرام است، چنان‌که نعمت‌های بهشت برای اهل دوزخ حرام است. مولوی از این فرصت استفاده می‌کند و به شرایطِ روایت‌شنوی مطلوب خود گریز می‌زند. او از روایت‌شنوی خود می‌خواهد «کاله‌جو» و مشتری واقعی شود تا لعل از معدن پربار او بیرون آید. در ادامه، راوی خطاب به خود می‌گوید در صورت «سست و بارد» بودن مشتری باز هم «دعوت دین کن که دعوت وارد است» و در راه دین شیوهٔ نوح را در پیش بگیر. راوی در اینجا داستان «سحوری‌زن» را (سحوری‌زن بر سر سرایی نیم‌شب سحوری می‌زد، همسایه او را گفت که آخر نیم‌شب است سحر نیست و دیگر اینکه در این سرا کسی نیست بهر که می‌زنی و مطرب گفت بهر حق می‌زنم.) خطاب به خود روایت می‌کند (۶/ ۸۴۶) تا خود را به ادامهٔ روایت‌گری برای مخاطب ناشایست تشویق کند؛ چراکه وظیفهٔ او دعوت است و نباید دست از کار بکشد؛ همان‌طور که سحوری‌زن با اینکه مشتری واقعی نداشت، برای حق کار می‌کرد. در واقع آنچه سحوری‌زن در دفاع از خویش می‌گوید، از زبان مولوی است که دلیل کار خود را دعوت خلق به سوی حق می‌داند. در داستان «فقیر روزی‌طلب» (ج۶) محرم‌نبودن روایت‌شنو در بحثی هستی‌شناسی، راوی را از سخن گفتن بازمی‌دارد و سبب بازگشت از یک گسست تفسیری کوتاه (هشت‌بیتی) می‌شود. راوی دربارهٔ «اوّل ما خلق الله العقل» سخن می‌گوید؛ ولی با اشاره‌ای به آن رهایش می‌کند و به ادامهٔ قصّه بازمی‌گردد؛ به دلیل

Archive of SID
[Downloaded from lcq.modares.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.20080360.1389.3.9.8.4]
www.SID.ir

اینکه فهم این موضوع به محرم بودن یا نبودنِ شنونده بستگی دارد. اگر محرم و اهل باشد، بر او آشکار است و اگر اهل نباشد، بر او پوشیده است:

این سخن پیدا و پنهان است بس که نباشد محرم عنقا مگس

(۱۹۳۷ /۶)

ملالت روایت‌شنو نیز موجب تغییر مسیر روایت می‌شود. گاهی داستانی یا برخی موضوعاتی که تفسیری برای آن ارائه می‌شود، به نظر روایت‌شنو تکراری می‌رسد و راوی به‌ناچار آن موضوع را به‌پایان می‌رساند. برای مثال داستان «موسی (ع) و فرعون» (ج۳) که به صورت اپیزودیک روایت می‌شود، دو اپیزود دارد: اپیزود نخست ولادت موسی است و اپیزود دوم دعوت موسی از فرعون است که در وسطِ پیرفت مبارزهٔ ساحران با موسی (ع) ناتمام می‌ماند؛ زیرا روایت‌شنو ماجراهای موسیِ (ع) را که از چندی پیش شروع شده بود، تکراری می‌داند و به آن توجه نمی‌کند:

[ساحران:] ما درین فن صفدریم و پهلوان کس ندارد پای ما اندر جهان
ذکر موسی بند خاطرها شدست کین حکایت‌هاست که پیشین بدست

(۳/ ۱۲۵۰-۵۱)

به چرخش معنا در دو بیت بالا دقت کنید. به سبب بی‌توجهی مخاطب، راوی برخلاف میل خود داستان را ناتمام رها می‌کند؛ زیرا او به دنبال پند گرفتن روایت‌شنو از داستان است و هنگامی‌که او به داستان توجهی نمی‌کند، آن را رها می‌کند. اما از روایت‌شنو انتقاد می‌کند و خطاب به او می‌گوید: ذکر داستان موسی روپوشی بیش نیست و حقیقت موسی و فرعون همواره در هستی تو وجود دارد؛ اما تو به جای نظر کردن در نور به شیشه نظر کردی و از این‌رو گمراه شدی. در ادامه، داستان «فیل در خانهٔ تاریک» (۳/ ۱۲۵۹) دربارهٔ اهمیت نظرگاه روایت می‌شود تا به‌طور غیرمستقیم از روایت‌شنوی ظاهربین انتقاد شود.

در داستان «وکیل صدر جهان» (ج۳) نیز به‌دلیل ملالت مخاطب، راوی سخن‌گفتن دربارهٔ قدرت انسان کامل در تغییر صفات پست آدمیان به کمالات اخلاقی را ادامه نمی‌دهد:

بر ملولان این مکرر کردن است نزد من عمر مکرّر بردن است

(۳/ ۳۶۰۲)

Archive of SID
[Downloaded from lcq.modares.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.20080360.1389.3.9.8.4]
www.SID.ir

سپس به شرح چگونگی «آداب المستمعین و المریدین عند فیض الحکمه من لسان الشیخ» می‌پردازد؛ یعنی دقیقاً دربارهٔ شرایط گوش دادن به استاد و مراد سخن می‌گوید. از این‌رو روشن است که «عده‌ای از مریدان و مستمعان به هنگام انشاد و تقریر ***مثنوی*** [در موضوع انسان کامل] ملالت و خستگی نشان می‌داده‌اند». (زمانی، ۱۳۸۶: ۳/ ۹۱۹). راوی شرط روایت‌شنوی آرمانی را این می‌داند که اسرافیل‌خو باشد. او خود را به آفتاب و روایت‌شنوی واقعی را به خفّاش تشبیه می‌کند:

گر هزاران طالب‌اند و یک ملول از رسالت باز می‌ماند رسول
این رسولان ضمیر رازگو مستمع خواهند اسرافیل‌خو
(۳/ ۳۶۰۴-۶۰۵)

گاهی روایت‌شنو به ادامهٔ صورت و ظاهر قصّه میل دارد و از بخش‌های تفسیری طولانی و پیاپی خسته می‌شود. برای مثال در داستان «اعرابی» (ج۱) گسست روایی با موضوعات گوناگونی چون عشق کافر و مؤمن به خدا، آمیخته نشدنِ روح انبیا و اشقیا، بزرگ بودن مقام انبیا و اولیا و تفاوت مقام اولیای منتهی و سالکان مبتدی بسیار طولانی می‌شود. بنابراین وقتی سخن به حقیقت نوعیهٔ اولیا می‌رسد، روایت‌شنو دیگر خسته می‌شود و راوی آن را توضیح نمی‌دهد؛ بلکه فقط اشاره می‌کند که با وجود لزومِ توضیح و شرح این موضوع، باید به داستان برگردد؛ زیرا روایت‌شنو «مَخلصی» برای ماجرای مرد و زن بازمی‌جوید (۱/ ۲۶۱۵- ۱۶).

در داستان درونه‌ایِ «اندرز کردن صوفی خادم را در تیمارداشت بهیمه و لاحول گفتن خادم» (ج۲) نیز فصلی مستقل می‌آید با عنوان «بسته شدن تقریر معنای حکایت به سبب میل مستمع به استماع ظاهر صورت حکایت». به دلیل مشغول شدن دل و خاطر شنونده به صوفی، راوی بر خود لازم می‌داند به قصّه برگردد؛ زیرا می‌داند گفتن معانی به روایت‌شنو، آن هم به‌اجبار، فایده‌ای نخواهد داشت (۲/ ۱۹۴). جذب‌نشدن روایت‌شنو نیز ممکن است روایت را از شکلی به شکل دیگر درآورد. برای مثال در داستان «سلیمان» (ج۴) به دلیل واکنش روایت‌شنو، اصل بحث و نتیجه‌گیریِ پایانی داستان از تأویل عناصر داستان به تفسیر موضوعی فرعی تغییرِ جهت می‌دهد. مولوی در پایان این داستان مؤلفه‌های آن را تأویل می‌کند. او مسجدالاقصی را نماد دل می‌داند،

[Downloaded from lcq.modares.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.20080360.1389.3.9.8.4]
Archive of SID
www.SID.ir

اما تنها در چهاربیت دربارهٔ دل سخن می‌گوید و به دلیل اینکه برای این موضوع حسّاس«سخن‌کَشی» (۴/ ۱۳۱۹) نمی‌یابد، رهایش می‌کند و به موضوع دیگری می‌پردازد: جنبش هر کسی به سوی جاذب او است. موضوع دل از مواردی است که به دلیل قصور افهام، راوی از سخن گفتن دربارهٔ آن سر باز می‌زند. پیش از این نیز راوی در همین دفتر از توضیح چشمِ دل رویگردان می‌شود؛ چراکه مستمعان رهزن در مجلس حضور دارند (۴/ ۳۳۸).

۲. گسترش پیرنگ و ایجاد چارچوب روایی

از دیگر نقش‌های روایت‌شنو، گسترش پیرنگ است. در مدلی که روایت‌شنو، خود راوی می‌شود، به گسترش پیرنگ از طریق ایجاد چارچوب روایی کمک می‌کند. این حالت در مورد روایت‌شنوی درونی یا شخصیتی صدق می‌یابد که نقش راوی را برعهده می‌گیرد. این داستان‌ها در بخش نقش داستان‌های درونه‌ای بررسی شده‌اند؛ اما در اینجا از دیدگاه روایت‌شنو به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌کنیم. این مدل همانند طرح داستان‌های کانتربری چوسر است که هر یک از شخصیت‌ها به‌نوبت نقش راوی را برعهده می‌گیرند و این‌گونه چارچوبی روایی ایجاد می‌شود که به‌وسیلهٔ آن پیرنگ گسترش می‌یابد. داستان «دزدان و سلطان محمود» و داستان «سه مسافر مسلمان و ترسا و جهود» (ج۶) دارای این طرح هستند. در داستان نخست دزدان و ازجمله محمود- که خود را دزد معرفی کرده است- به‌نوبت داستان دزدی‌های خود را برای یکدیگر تعریف می‌کنند. در داستان دوم نیز هریک از سه مسافر داستان خواب خود را برای یکدیگر تعریف می‌کنند. دسته‌ای از این داستان‌ها تقابل دو ایدئولوژی مخالف است که هریک از طرفین به‌عنوان روایت‌شنو با نپذیرفتن سخنان طرف مقابل، خود، راوی می‌شود و در نوبت مکالمهٔ خود نظرهای خود را همراه با داستان‌های تمثیلی بیان می‌کند؛ به این ترتیب پیرنگ داستان گسترش می‌یابد و درون‌مایهٔ اثر تقویت می‌شود. برای مثال هریک از شخصیت‌های معاویه و ابلیس (ج۲)، منکران و انبیا در داستان اهل سبا (ج۳) و مغِ جبری و مؤمن (ج۵) روایت‌شنوی درونی هستند که سبب گسترش پیرنگ می‌شوند.

Archive of SID
[Downloaded from lcq.modares.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.20080360.1389.3.9.8.4]
www.SID.ir

۳. برجسته‌سازی درون‌مایه

از نقش‌های مهم روایت‌شنویِ درونی و بیرونی، کشف نکتهٔ اساسی و معنای اصلی روایت است. ارتباط‌های میان راوی و روایت‌شنو در متن، بر یک درون‌مایه تأکید یا آن را رد می‌کند. برای مثال در ***هزار و یک شب*** درون‌مایهٔ زندگی یا حیات به‌واسطهٔ رفتار و واکنش خلیفه (به‌عنوان روایت‌شنویِ درونی) با شهرزاد (به‌عنوان راویِ درونی) و برعکس بسیار مورد تأکید قرار می‌گیرد و برجسته می‌شود. اگر خلیفه تصمیم بگیرد به شهرزاد گوش ندهد، او خواهد مُرد (Prince, 2000: 103). واکنش روایت‌شنو به دلیل نپذیرفتن رویدادی در داستان، بیشتر می‌تواند درون‌مایه را به‌تصویر بکشد. در داستان «پادشاه و کنیزک» (ج۱) موافق نبودن روایت‌شنوی بیرونی با اصول قهرمان و نیز مخالفت با کنش شخصیت داستان (طبیب الهی) در کشتن زرگر، سبب می‌شود راوی دربارهٔ دلیل اصلی و معنای حقیقی کشتن زرگر از سوی طبیب به‌تفصیل توضیح دهد؛ چرا که رفتار روایت‌شنو بر اساس انکار و بدگمانی نسبت به کنش شخصیت داستان است؛ بدین ترتیب این‌گونه روایت‌شنو به عمق بخشیدن به معنای اصلی داستان کمک می‌کند. در داستان درونه‌ایِ «هدهد و سلیمان» نقش روایت‌شنوی درونی یعنی زاغ، برجسته‌سازی درون‌مایه است. در این داستان زاغ از هدهد- که ادعای تیزبینی دارد- ایراد می‌گیرد و می‌گوید اگر این پرنده این ویژگی را دارد چرا دام را در زیر مشتی خاک ندید؟ تردیدِ روایت‌شنو سبب می‌شود هدهد در پاسخ به زاغ، داستان «آدم (ع) و بستن قضا نظر او را» روایت کند. به این ترتیب علاوه بر گسترش پیرنگ، درون‌مایهٔ داستان یعنی بسته شدن چشم بصیرت از دام‌های نهانی هنگام قضا- که درون‌مایه‌ای بسیار مهم برای مولوی است- تقویت و برجسته می‌شود. همچنین سکوت روایت‌شنوی درونی یعنی زاغ تا پایان سخنان هدهد، نشان از قابل اعتماد بودن راوی- هدهد است؛ زیرا زاغ دیگر نمی‌تواند بر هدهد ایراد بگیرد یا سؤالی مطرح کند؛ در نتیجه ارزش‌های متن نیز تأیید می‌شود.

۴. نقش میانجی‌گری و دفاع از ارزش‌های متن

دفاع از ارزش‌ها و ابهام‌های متن و توضیح آن‌ها برای خواننده از طریق خطاب به روایت‌شنو، نقش دیگر روایت‌شنو است. در داستان «عاشقی که از ترس عسس در

[Downloaded from lcq.modares.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.20080360.1389.3.9.8.4]
Archive of SID
www.SID.ir

باغی گریخت و معشوق را دید» (ج۴) عاشق در لحظهٔ نخست قصد در آغوش کشیدن یار را دارد؛ اما معشوق از این کار دوری می‌کند و بر او ایراد می‌گیرد. عاشق کار خود را توجیه می‌کند و می‌گوید چون خلوت بود می‌خواستم این کار را بکنم. معشوق در پاسخ به او توضیحات بسیار مفصّلی همراه با پنج داستان درونه‌ای بیان می‌کند؛ اما در پایان، عاشق که در نقش روایت‌شنویِ معشوق است، باز توجیه دیگری می‌آورد و می‌گوید این کار را برای امتحان تو کردم. این بار معشوق به‌عنوان راوی داستان‌های پیشین درمی‌یابد که عاشق به‌عنوان روایت‌شنوی او تاکنون مسئله را اصلاً درک نکرده است؛ به همین دلیل دوباره او را مورد خطاب قرار می‌دهد و به توضیح و دفاع از ارزش‌های مطرح‌شدهٔ پیشینِ خود می‌پردازد.

در داستان «جهود و نصرانیان» (ج۱) پس از اینکه وزیر خود را می‌کشد، مردم می‌پرسند نایب وزیر کیست که ما او را امام خود بدانیم. از اینجا مولوی به تفسیر وحدت حق و انبیا می‌پردازد. راوی در ابتدا انبیا را نایب حق معرفی می‌کند؛ اما بلافاصله از سخن خود رویگردان می‌شود و با خطاب به روایت‌شنو، ابهام موجود در متن را روشن می‌کند:

نی غلط گفتم که نایب با منوب — گر دو پنداری قبیح آید نه خوب
نه، دو باشد تا توی صورت‌پرست — پیش او یک گشت، از صورت برست

(۱/ ۶۷۴-۶۷۵)

نتیجه‌گیری

روایت‌شنوی واقعیِ گفتمان شفاهی ***مثنوی*** دارای چهار نقش اساسی است: ۱. نقشِ منحصربه‌فرد نخست، یعنی شکل‌دهی به پیرنگ بیشتر در شفاهی‌بودن گفتمان ریشه دارد و سبب شده است از این جنبه با دیگر متون روایی متفاوت باشد؛ به‌گونه‌ای که کنش‌های گفتاری و غیرگفتاری و حتی صفات و حالات خاص روایت‌شنو می‌تواند مسیر پیرنگ را در جهتی خلاف اراده و طرحِ قبلیِ راوی پیش ببرد. ۲. نقش روایت‌شنویی که نقش راوی را در اثنای روایت برعهده می‌گیرد، گسترش پیرنگ از طریق ایجاد چارچوب روایی است. ۳. پذیرش و سکوت روایت‌شنو یا انکار و اعتراض او در متن، درون‌مایه‌ای را تأیید یا ردّ می‌کند. ۴. آخرین نقش روایت‌شنو،

Archive of SID
[Downloaded from lcq.modares.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.20080360.1389.3.9.8.4]
www.SID.ir

دفاع از ارزش‌ها و ابهام‌های متن است. سخن آخر اینکه طرح ***مثنوی*** به‌اندازه‌ای پیچیده و پیشرفته است که نه تنها بر اساس تداعی است و از پیش اندیشیده نیست؛ بلکه واکنش‌های روایت‌شنو نیز در کنار دیگر عوامل می‌تواند شکل و طرح داستان را پی‌ریزی کند.

پی‌نوشت

۱. این جدول به صورتی که در متن اصلی آمده است ارائه می‌شود تا از طریق معادل‌های لاتین معنای مذکور روشن‌تر شود.

Simple Transmission

1.overt "Author"-Narrator	Object story	1.overt "Reader"-Narrator
2. Covert Narrator		2. Covert Narratee

2. Question
3. Negation
4. Pragmatic Signals
5. Purposeful Voice

منابع

– زمانی، کریم. (۱۳۸۶). ***شرح جامع مثنوی معنوی***. ۷جلد. تهران: اطلاعات.

- Chatman, Seymour. (1978). *Story and Discourse*. Ithaca: Cornell UP.
- Genette, Gerard. (1980). *Narrative Discourse*. Trans. Jane E. Lewin. Ithaca: Cornell UP.
- Manfred, Jan. (2005). "Narratology: A Guide to the Theory of Narrative*"*. <*www.uni-koeln.de/ame02/pppn.htm*>.
- Onega, Susana (Ed.). (1996). *Narratology: An Introduction*. Contributors: JosÉ Angel GarcÍa Landa. London: Longman.
- Prince, Gerald .(2003) . *A Dictionary of Narratology*. Lincoln, Nebraska: University of Nebraska P.
- _____. (2000). "Introduction to the Study of the Narratee". Ed. Martin McQuillan in *The Narrative Reader*. London: Routledge. PP. 99-103.
- Rimmon-Kenan, Shlomith. (1983). *Narrative Fiction: Contemporary Poetics*. London and New York: Routledge.
- Toolan, Michael. J. (1988). *Narrative: A Critical Linguistic Introduction*. London: Routledge.

[Downloaded from lcq.modares.ac.ir on 2024-04-26]
[DOR: 20.1001.1.20080360.1389.3.9.8.4]
Archive of SID
www.SID.ir